

## دو دهه دگرگونی ساختاری در ایران

عبدالله شهبازی

ما عادت کرده‌ایم در شب امتحان درس بخوانیم. در بعد از انقلاب همه طرح‌ها ضربتی بود و ضربتی هم خراب شد و این وضع تا همین اواخر کم و بیش ادامه داشت. حتی کارهای مطالعاتی ما هم همینطور بوده است. هر مسئله‌ای یکباره مطرح و بلافاصله به عمل می‌رسید. حتی مسائلی را که کارشناسان در مدت دو سال مطالعه هم ممکن است به تصمیم‌گیری نرسند، ظرف یک روز تصمیم می‌گیریم. به همین دلیل هرگز نتوانستیم کارهای جدی و کارشناسی را به حساب آوریم...

ما الی ماشاءالله طرح‌های نیمه تمام داریم که قسمتی از آن بر اثر رؤیاها، بلندپروازی‌ها و بی حساب و کتاب بودن امور بوده است. هر کسی هر کجا که رفته قول داده که فلان کار را انجام دهد و به همین دلیل طرح‌هایی با ۵ تا ۴۵ درصد پیشرفت کار و نیمه‌کاره داریم که باید برای آنها فکر کرد.<sup>۱</sup>

1. سخنان دکتر حسن حبیبی، معاون اول پیشین رئیس‌جمهوری، در همایش "پنجاه سال برنامه‌ریزی توسعه در ایران" (۱۸ اسفند ۱۳۷۷)، صبح/امروز، ۲۰ اسفند ۱۳۷۷، ص ۳.

## بنیان‌های اجتماعی وضع کنونی

از منظر تحلیل تاریخی - جامعه‌شناختی، تحولات کنونی ایران، که از دوّم خرداد ۱۳۷۶ به‌شکلی بارز تجلی خویش را آغاز کرد، پدیده‌ای خلق‌الساعه یا مولود تأثیر شخصیت فرمند این یا آن فرد یا زیرکی و هشیاری و برنامه‌ریزی این یا آن گروه و جناح سیاسی نیست. این تحول دارای بنیان‌های ژرف اجتماعی و بطور عمده پیامد محتوم تحولات ساختاری است که در طول دو دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تکوین یافت. منظور از تحولات ساختاری چنان دگرگونی‌های عمیق و گسترده در آن گروه از شاخص‌های اساسی حیات اجتماعی است که جامعه کنونی ما را به جامعه‌ای متمایز با اواخر دوران پهلوی و اوایل پیروزی انقلاب بدل ساخته است. عمده‌ترین این تحولات به شرح زیر است:

### تحول در ترکیب جمعیتی

طی بیست سال اخیر در ترکیب جمعیتی کشور دگرگونی عمیقی پدید آمد و آن را به جامعه‌ای کاملاً جوان بدل کرد. هم‌اکنون ایران سومین کشور دارای جمعیت جوان در جهان است و پنجاه درصد از جمعیت کنونی کشور زیر ۱۹ سال دارند. بیش از هفتاد درصد ایرانیان امروزی در فضای پس از انقلاب اسلامی پرورش یافته‌اند، هیچ تصویری از حکومت پهلوی و انقلاب اسلامی بطور مستقیم در ضمیر خود ندارند و حدود هفت میلیون تن از ایشان بین ۱۵ تا ۱۹ سال دارند. این گروه اخیر یک جمعیت انبوه نوجوان است با سلايق و علايق خاص دوران نوجوانی که هم تماماً متولد پس از انقلاب هستند و هم پرورش یافته فضای فرهنگی و سیاسی پس از انقلاب. این فرآیند تداوم خواهد یافت. به‌گفته دکتر مصطفی معین، وزیر فرهنگ و آموزش عالی، «افزایش جمعیت کشور در چهار دهه اخیر به میزان ۳/۲ برابر بوده و پیش‌بینی می‌کنیم که جمعیت

ایران در سال ۱۳۸۵ به بیش از ۷۰ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر برسد که ۲۷/۶۳ درصد آن را افراد زیر ۱۵ سال تشکیل خواهند داد.<sup>۲</sup> در هر جای جهان که چنین تحول سریع جمعیتی رخ داده، در کوتاه مدت عوارض بسیار عمیق و گاه مخاطره‌آمیز داشته است. مورخین یکی از علل انقلاب‌های متعدد و خونین اروپا در سده نوزدهم میلادی را تحول سریع جمعیتی قاره فوق در طول این سده می‌دانند.<sup>۳</sup> این تحول، که گاه از آن با عناوینی چون "انفجار جمعیتی" یا "بمب جمعیتی"<sup>۴</sup> یاد می‌شود، طبعاً پیامدهای جدی فرهنگی و سیاسی و اقتصادی دارد زیرا ناگهان و در فاصله‌ای کوتاه یک جامعه را به جامعه دیگر بدل می‌کند. در سده بیستم میلادی، و به‌ویژه در نیمه دوم این سده، کانون این "انفجار جمعیتی" به دنیای پیرامونی منتقل شد. برای نمونه، طی سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۷۵، جمعیت مکزیک از ۲۷ میلیون نفر به ۶۰ میلیون، جمعیت ایران از ۱۴ میلیون نفر به ۳۳ میلیون و جمعیت برزیل از ۳۵ میلیون به ۱۰۸ میلیون نفر و جمعیت چین از ۵۵۴ میلیون به ۹۳۳ میلیون نفر افزایش یافت.<sup>۵</sup>

2. انتخاب، پنجشنبه ۲۳ دی ۱۳۷۸، ص ۱۲.

3. جمعیت قاره اروپا از ۱۸۰ میلیون نفر در آستانه سده نوزدهم به ۲۰۰ میلیون نفر در سال ۱۸۱۵، ۲۶۶ میلیون نفر در سال ۱۸۵۰، ۲۹۵ میلیون نفر در سال ۱۸۷۰ و ۴۹۰ میلیون نفر در سال ۱۹۱۴ رسید. این در حالی است که در سه دهه پایانی سده نوزدهم بیش از ۲۵ میلیون نفر به آمریکا و استرالیا مهاجرت کردند. (David Thomson, *Europe Since Napoleon*, London: Penguin Books, 1984, pp. 112, 251)

4. عناوین فوق از نام کتاب‌های پل اهرلیش، زیست‌شناس آمریکایی، اخذ شده است: P. R. Ehrlich, *The Population Bomb*, N. Y.: Sierra Club- Ballantine Book, 1968; P. R. Ehrlich and A. H. Ehrlich, *The Population Explosion*, N. Y.: Simon and Schuster, 1990.

5. "Population", *Britannica CD 1998*.

### رشد شهرگرایی

یکی از پیامدهای انقلاب اسلامی ایران، ایجاد تحول اساسی در رابطه میان شهر و روستا بود. این امر مولود تصویری است که نسل انقلاب از جامعه مطلوب در ذهن داشت و در آرمان‌هایی چون "فقرزدایی از روستاها" و تأمین "امکانات رفاهی برای توده‌های مردم" تجلی می‌یافت. برخی از این سیاست‌ها امروزه قابل نقادی جدی است زیرا فاقد آن بنیان‌های دوراندیشانه‌ای بود که تعادل طبیعی و معقول میان شهر و روستا و میان شهرهای کوچک و بزرگ را حفظ کند و در نتیجه به ایجاد شهرهای انبوه و متراکم و آشفته و تخلیه بسیاری از مناطق روستایی و عشایری انجامید با همه تبعات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن.

در سال ۱۳۵۵ جمعیت شهری کشور حدود ۱۶ میلیون نفر بود که در سال ۱۳۷۵ به ۳۶/۸ میلیون نفر رسید. به‌علاوه، به‌دلیل اقدامات پس از انقلاب (گسترش وسیع جاده‌ها، توسعه شبکه برق و ارتباطات و سایر خدمات رفاهی در مناطق غیر شهری) بخش مهمی از جمعیت ۲۳/۳ میلیونی روستایی و عشایری کشور در سال ۱۳۷۵ نیز از نظر فرهنگی تقریباً شهری شده بود و خواست‌ها و توقعاتی مشابه طبقه متوسط شهری داشت. برای نمونه، در سال ۱۳۷۵ از جمع ۱۲/۳ میلیون خانوار کشور تنها اندکی بیش از یک میلیون خانوار فاقد تلویزیون بودند. بدینسان، در فاصله دو دهه ایران از یک جامعه نیمه شهری به جامعه‌ای بطور عمده شهری بدل شد.

اولاً، این تحول بسیار سریع رخ داد و، به‌دلیل ایجاد تلاطم‌ها و جابجایی‌ها و مهاجرت‌های مدام و وسیع، ثبات و تعادل ساختاری را از جامعه سلب نمود. ثانیاً، این تحول با رشد کیفی فرهنگ کشور همخوان نبود و لذا عوارض سیاسی و ارزشی مشخصی نیز به بار آورد. این دگرگونی عظیم نیز، مانند تحول جمعیتی، فی‌نفسه بحران‌ساز است و جوامعی را که سیر مشابهی طی کرده‌اند با تبعات بسیار حاد سیاسی و فرهنگی مواجه ساخته است.

## تحول در فرهنگ عمومی

در سال ۱۳۵۶ حدود ۱۲/۸ میلیون نفر از جمعیت ایران باسواد بودند. این رقم در سال ۱۳۷۵ به ۴۳ میلیون نفر رسید. در سال ۱۳۵۶ نسبت باسوادان در جمعیت هفت سال به بالای کشور ۴۷/۵ در صد بود. این نسبت در سال ۱۳۷۵ به ۷۹/۵ درصد رسید. در سال ۱۳۷۵ نسبت باسوادی در مناطق شهری ۸۶ درصد بود. اگر جمعیت پیر و از کارافتاده بی سواد از این آمار خارج شوند، اکثریت چشمگیر جمعیت فعال کنونی کشور را باسواد خواهیم یافت. امروزه ۹۳ درصد گروه سنی ۱۱ تا ۲۹ سال جامعه ایرانی باسوادند و این نسبت در بسیاری از مناطق شهری صد در صد گروه سنی فوق را شامل می شود. در دوران فوق نسبت زنان باسواد از ۳۶ درصد به بیش از ۷۴ درصد رسید که این نسبت در مناطق شهری حدود ۸۲ درصد است. در این دوران، تعداد دانش آموزان از ۷/۵ میلیون نفر به حدود ۱۹ میلیون نفر و تعداد دانشجویان از ۱۵۴ هزار نفر به ۱/۲۵ میلیون نفر و کمی بعد به ۱/۴ میلیون نفر رسید. در سال ۱۳۷۶ بیش از ۱/۵ میلیون نفر دارای مدارک دانشگاهی بودند و بدینسان شمار روشنفکران در حال و دارای تحصیلات دانشگاهی به بیش از سه میلیون نفر می رسید. امروزه، به گفته وزیر فرهنگ و آموزش عالی، ۵۴ درصد جوانان کشور از تحصیلات عالی برخوردارند و تعداد دانشجویان در هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت به ۲۱۰۰ نفر رسیده است.<sup>۶</sup>

این تحول در عرصه شاخص های کمی تولیدات فرهنگی نیز مشاهده می شود. برای نمونه، در سال ۱۳۵۵ کل کتب منتشره در کشور ۱۶۸۹ عنوان بود. در سال ۱۳۷۵ این رقم ۱۲۸۹۷ عنوان گزارش شده است در تیراژ قریب به ۷/۴ میلیون نسخه. پخش برنامه های صدا و سیما نیز از ۱۸۸۰۰ ساعت در سال ۱۳۵۶ به بیش از ۱۶۶ هزار ساعت در سال ۱۳۷۵

۶. انتخاب، پنجشنبه ۲۳ دی ۱۳۷۸، ص ۱۲.

رسید. به این ترتیب، در فاصله دو دهه پس از انقلاب، جامعه ما از جامعه‌ای نیمه بی‌سواد به جامعه‌ای باسواد نیز تطور یافت.

افزایش سریع تحصیل‌کردگان و روشنفکران جوان با تولید فکری و تعمیق فرهنگ متناسب و همخوان نبود و در نتیجه این تحول نیز بحران‌ساز شد. معضل دیگر، فقدان یا ضعف تمهیدات و برنامه‌ریزی برای اشتغال و بهره‌گیری از نیروی تخصصی این گروه بود که امروزه عملاً به بیکاری و وضع وخیم مالی بسیاری از آنان انجامیده و در نتیجه زمینه‌های روانی لازم را برای عدم رضایت ایشان از وضع موجود فراهم ساخته است. این عامل بستری برای رشد نارضایتی سیاسی است و از آنجا که روشنفکران از متنفذترین گروه‌های اجتماعی مرجع در هر جامعه به‌شمار می‌روند، می‌توانند این نارضایتی را به خانواده‌های خود و به بخش کثیری از جامعه تسری دهند.

حضور نیروی عظیم و دگرگون‌ساز نسل جدید در صحنه کشور بسیار دیر شناخته شد یا بسیار دیر جدی گرفته شد. حتی امروزه نیز به‌نظر می‌رسد به ابعاد گسترده و عمیق حضور این نیرو توجه کافی وجود ندارد و سیاست‌گذاری شایسته برای تأمین خواست‌ها و نیازهای آن در کار نیست. مدیران نظام گمان می‌برند که خواست این نسل تنها در برخی از مسائل خاص جوانان، مانند ازدواج و مسکن و اشتغال، خلاصه می‌شود حال آنکه این نسل خواست‌های بلندپروازانه نیز دارد و، درست مانند "نسل انقلاب"، می‌خواهد پرچمدار تحول سیاسی و اجتماعی در جامعه خود شود. این عامل هم می‌تواند منفی و مخرب باشد و هم سازنده و مثبت. منفی و مخرب در صورتی که تمایلات طبیعی این نسل شناخته نشود و به تعارض میان خواست‌های آن با تمایلات و خواست نسل حاکم دامن زده شود. سازنده و مثبت در صورتی که برنامه‌ریزی و هدایت صحیح و دوراندیشانه در کار باشد. در صورت تحقق شق دوم، به این نسل می‌توان به‌عنوان نیروی محرکه بسیار قدرتمندی در عرصه اندیشه و پژوهش و تولید و نیز در عرصه سیاست نگریست.

**”طبقه جدید“ و رشد مصرف‌گرایی**

جامعه ایرانی در بیست ساله گذشته صحنه جابجایی عمیق و گسترده در ترکیب طبقات اجتماعی نیز بود که دست به دست تحولات پیشین چهره آن را متلاطم‌تر کرد و عناصر ثبات و تعادل نسبی ساختاری را، حداقل در کوتاه‌مدت، سلب نمود. سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی بیست سال گذشته به بهبود مالی وضع طبقات تهیدست روستایی و شهری و افزایش عظیم حجم طبقه متوسط و هجوم بخش کثیری از جامعه به بازار مصرف انجامید. معهذاً، از آنجا که این سیاست‌ها با حجمی بسیار بزرگتر از شعارها همراه بود، نتوانست در میان این گروه‌ها روانشناسی ”تأمین“ و ”رضایت“ اجتماعی و سیاسی را فراهم آورد و به عکس احساس ”عدم امنیت“ و تنش روانی و تکاپوی تب‌آلود برای ارتقاء در هرم طبقاتی را در میان این گروه‌های اجتماعی نوحاسته سبب شد. تعارض این احساس که می‌توان به وضع بهتر دست یافت و مقایسه وضع خود با وضع مطلوب‌تری که همگان به آن دست می‌یافتند، نوعی احساس ”پس‌افتادگی“ و ”غبین“ می‌آفریند. این وضع نیز بحران‌ساز است.

دانیل لرنر، جامعه‌شناس آمریکایی و استاد دانشگاه هاروارد، افزایش شکاف میان ”توقعات“ و ”واقعیت‌ها“ را یکی از عوامل بحران‌ها و انقلاب‌های اجتماعی می‌داند. طبق نظریه او، که به ”فرمول لرنر“ معروف است، احساس ”محرومیت“ مولود نسبی است که انسان میان ”خواست‌ها“ (توقعات) و ”یافت‌ها“ی خویش احساس می‌کند. بنابراین، سیاست‌گذاری نسنجیده می‌تواند سطح ثروت طبقات فقیر جامعه را افزایش دهد در حالی که هیچگاه آنان به ”احساس رفاه“ دست نیابند و به عکس خود را ”محروم“‌تر از گذشته ببیندارند و همواره از وضع موجود ناراضی باشند.

پیدایش این طبقه متوسط نوحاسته، از آنجا که بر بنیاد آینده‌شناسی و برنامه‌ریزی و مهندسی اجتماعی صورت نگرفت، معطوف به ایجاد یک طبقه متوسط مولد نبود؛ یعنی آن گروه‌های اجتماعی را که دارای جایگاه باثبات و مفیدی در ساختار اجتماعی و اقتصادی باشند پدید نیآورد.

به عکس، این موج خودبه خودی سبب انباشت مقادیر عظیمی سرمایه‌های کوچک در دست گروه‌های کثیری از اعضای جامعه شد. صاحبان این سرمایه‌ها در پی تحقق دو هدف بودند: تأمین نیازهای مصرفی و افزایش سرمایه. هجوم این نقدینگی کلان به سوی مصرف رونقی بی‌سابقه در بازار کالاهای مصرفی ایجاد کرد و ایران را به بازار پرسودی برای کمپانی‌های غربی بدل نمود. تکاپو برای افزایش نقدینگی این گروه‌های نوکیسه را به سوی شاخه‌های هرچه کم‌زحمت‌تر و پرسودتر اقتصاد سوق داد که در عین حال نیازمند دانش و تجربه نیز نبود. چنین بود که افزایش طبقه متوسط در ایران عملاً به افزایش مصرف کالاهای کمپانی‌های جهانی از یکسو و افزایش گروه‌های دلال و واسطه و درگیر در مشاغل مرتبط با مبادله کالاهای مصرفی و خدمات مرتبط با این عرصه انجامید. به این ترتیب، ظهور این طبقه متوسط انبوه و پر شمار به جای آن که به نیروی محرکه اقتصاد تولیدی در ایران بدل شود، به عاملی نیرومند در جهت نابسامان و فاسد کردن ساختار اقتصادی جامعه بدل شد.

اشاعه و رشد فرهنگ دلالی و مصرفی و تب افزایش ثروت، در فرهنگ جامعه نیز بازتاب مستقیم و چشمگیر یافت. نتیجه این دگرگونی ژرف، "ساخت‌زدایی" یا "بی‌اندام شدن" جامعه بود. مهاجرت مهارنشده به شهرهای بزرگ، به ویژه تهران، افزایش اشباع‌نشده تقاضا برای کالاهای مصرفی و خدماتی، از جمله مسکن و اتومبیل و مواد غذایی و سوختی، همه و همه از پیامدهای این تحول است. امروزه مصرف سوخت فرآورده‌های نفتی در ایران با کشور ۱/۳ میلیارد نفری چین برابر است<sup>7</sup> و یارانه مواد سوختی و انرژی‌زا در ده ساله اخیر حدود یکصد میلیارد دلار ارزیابی می‌شود.<sup>8</sup>

7. یک ایرانی حدود ۱۶ برابر یک هندی، ۱۰ برابر یک چینی و سه برابر یک مالزیایی فرآورده‌های نفتی مصرف می‌کند. مصرف سوخت ما با کشور چین با جمعیت یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون نفر برابر است. < (برابر، ۲۱ دی ۱۳۷۷)

8. رسالت، ۲۳ آبان ۱۳۷۷.



افزایش طبقه متوسط فوق، طبقات تهیدست شهری و روستایی را از میان نبرد، بلکه ترکیب و کیفیت آن را دگرگون ساخت. یعنی گروه‌های جدیدی به صفوف طبقات تهیدست رانده شدند که بعضاً در گذشته در صفوف طبقه متوسط جای داشتند و دورانی از ثبات اجتماعی را تجربه کرده بودند. از مهم‌ترین این اقشار تهیدست جدید باید به **کارمندان** و به‌ویژه گروه‌های شاغل در حرفه‌های فکری (مانند معلمان) اشاره کرد. انبساط و تورم شدید حجم دستگاه دیوان‌سالاری کشور تعداد حقوق‌بگیران مستقیم و غیرمستقیم نظام را افزایش چشمگیر داد و این گروه در دوران هشت ساله "سازندگی" سخت‌ترین فشارهای مالی را متحمل شد. این گروه به‌همراه اعضای خانواده‌های‌شان بخش مهمی از اعضای جامعه ایران را در برمی‌گیرند.

در مقابل این تحول طبقاتی در بدنه جامعه، که از یکسو به اشاعه فرهنگ مصرف و دلالتی انجامید و از سوی دیگر به رانده شدن بخش‌های کثیری از جامعه به صفوف طبقات تهیدست، نوع جدیدی از تراکم ثروت در بخش‌هایی از جامعه شکل گرفت و ظهور طبقات جدیدی از کلان‌ثروتمندان را سبب شد. مهم‌ترین و مؤثرترین بخش این گروه در پیوند با دستگاه‌های متنوع حکومتی و از طریق فساد مالی و سوءاستفاده از اهرم‌های حکومتی پدید شد. به‌عبارت دیگر، منشاء ثروت این "طبقه جدید" نیز ارتزاق از درآمد نفت و رانت‌های حکومتی بود نه تولید و افزایش ثروت اجتماعی.

این طبقه جدید کلان‌ثروتمند، مانند طبقه متوسط جدید فوق‌الذکر، دو رویکرد اصلی داشت: اول، ارضاء نیازهای مصرفی، دوم افزایش نقدینگی. عملکرد این گروه نیز به گسترش فرهنگ مصرف انجامید و بخش‌های کثیری از آنان به واسطه‌ها و دلالتان و توزیع‌کنندگان کالاهای کمپانی‌های غربی بدل شدند. این طبقه، به‌دلیل بهره‌مندی از امکانات دولتی، با برخی کانون‌های غربی پیوند برقرار کرد و آسان‌ترین و غیرتخصصی‌ترین راه افزایش و تکاثر ثروت خود را در واسطه‌گری کالاهای کمپانی‌های غربی یافت. این گروه‌های واسطه و دلال در

سیاست‌گذاری‌های اقتصادی کشور نیز دست داشت و به تب مصرف گستره‌ای بی‌سابقه بخشید.

پیامدهای دگرگونی طبقاتی فوق و تأثیر آن بر سیاست‌گذاری دولتی را در گشایش بی‌سابقه بازار ایران به روی صنایع جهانی اتومبیل‌سازی و رشد فوق‌العاده تجارت این کالا در ایران از اوایل دهه ۱۳۷۰ شمسی به‌عیان می‌توان مشاهده کرد. بنابراین، باید با نظر این محقق ایرانی موافق بود که تجربه صنعت خودروسازی و تجارب مشابه در سایر بخش‌های اقتصاد دولتی ایران در سال‌های اخیر را بیانگر «فعالیت خطرناکی» می‌داند که «طبقه‌ای جدید و انگل‌صفت» پیش می‌برد: طبقه‌ای «فرصت‌طلب و سودجو» و «مسلط بر بخش دولتی اقتصاد ایران» که «بسیار مایل است خود را تکنوکرات و ابزاری لازم برای توسعه اقتصادی و صنعتی کشور معرفی کند».

روشن نبودن استراتژی توسعه در بخش صنعت و بی‌توجهی به صنایع پربازده و دارای مزیت نسبی بالا، از جمله صنایع ماشین‌آلات و تجهیزات و ادوات کشاورزی، و سوق دادن برنامه‌ها و در نتیجه انباشت سرمایه در بخش تولیدات (یا به‌عبارت صحیح‌تر مونتاژ) خودرو، موجب تبدیل وزارت صنایع به یک نمایشگاه بزرگ فروش اتومبیل شده که نهایتاً رونق بازار فروشندگان و طرف‌های خارجی قراردادهای مونتاژ و ساخت خودرو را فراهم و تهران و سایر شهرها را به پارکینگ انواع اتومبیل تبدیل نموده است.<sup>9</sup>

یک محقق دیگر ایرانی از حجم عظیم واردات کالاهای تجملی در دهه ۱۳۷۰ سخن می‌گوید:

9. علی سید محمد، «بررسی وضع صنعت خودرو کشور»، نشاط، چهارشنبه، ۱۶ تیر ۱۳۷۸، ص ۷.

بازرگانی ایران در اغلب سال‌های پس از مشروطیت دچار کسری تراز بوده، ولی دولت‌ها این کسری را باور داشته و دولت‌های صالح کوشیده‌اند که با تمهیداتی از تراز منفی بکاهند. اما افزایش بی‌رویه واردات به‌ویژه در چهار ساله نخست زمامداری دولت گذشته، حکایت از بزرگ شدن این تراز منفی است به طوری که تراز بازرگانی کشور که در سال ۱۳۶۸ رقمی معادل ۳۶۷ میلیون دلار بوده در سال ۱۳۷۲ به ۱۲۰۷ میلیون دلار رسیده است که بیش از سه برابر افزایش در تراز منفی تجاری را نشان می‌دهد که بخشی از آن واردات کالاهای غیرضروری و تجملاتی بوده [است]. متأسفانه تجمل‌گرایی، توجه به زیبایی ظاهری، گل‌چیدن و اتومبیل‌های آنچنانی زیر پا داشتن از خصوصیات دولت گذشته بوده است. آمار گمرک ایران نشان می‌دهد که واردات اقلام زیر: مروارید اصل، سنگ‌های گرانبها، سنگ‌های نیمه گرانبها، فلزات گرانبها، فلزات دارای روکش یا رویه از فلزات گرانبها و اشیاء ساخته شده از این مواد، زیورآلات فانتزی و سکه که در سال ۱۳۶۹ [حدود] ۲۵ تن بوده، در سال ۱۳۷۲ به ۱۳۲۳ تن رسیده که حیرت‌آور می‌نماید.<sup>10</sup>

مجموعه این تحولات طبعاً گسترش فساد مالی و انحطاط فرهنگی و دگرگونی ارزشی را در بر داشت و به نارضایتی شدید طبقات کمتر بهره‌مند و تهیدست انجامید.

### ظهور نخبگان جدید

پدیده مهم دیگری که در دومین دهه پس از انقلاب اسلامی ایران به تدریج رخ نمود، ظهور نسل جدیدی از نخبگان فکری است. این نسلی

10. داریوش مهاجر، "استفاده ناصحیح از آمار"، *اخبار/اقتصاد*، چهارشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۷۸، ص ۱۱.

است که کم و بیش در رده‌های پایین و میانی مدیریت و کارشناسی کشور حضور داشته، به دلیل پیوند با مشاغل تخصصی خود را صاحبه نظر می‌داند و عموماً از نگرش انتقادی نسبت به عملکرد مدیران رده بالا برخوردار است. دو دهه تداوم حضور مدیران برکشیده انقلاب در مناصب عالی و بروز چشمگیر برخی گرایش‌ها به سمت ایجاد یک الیگارش‌ی حکومتگر، که بعضاً با امتیازات مادی و رانت‌های حکومتی توأم بوده، در بخش مهمی از نسل فوق روحیه اعتراض و پرخاش آفریده است. این نسل احساس می‌کند که جامعه به رکود و انجماد و عدم پویایی در ساختار قدرت سیاسی مبتلا شده که راه را بر چرخش و سیالیت گردش نخبگان بسته است.

درواقع، در بسیاری از ابعاد حیات اجتماعی، این رکود و فقدان مکانیسم‌های مناسب برای تحرک و پویایی نخبگان و انتقال متناوب و نهادینه اهرم‌های مدیریت اجتماعی به نخبگان جدید را می‌توان مشاهده کرد؛ مانند استیلای شبکه‌هایی از محافظان و لابی‌های قدرت و ثروت بر جامعه و گرایش به سمت استقرار یک ساختار الیگارشیک، که اهرم‌های دیوان‌سالاری کشور را سخت در چنگ خود گرفته و در پدیده‌های منفی و مذبوم‌ی چون انحصار مشاغل متعدد در دست یک نفر، انتصاب خویشاوندان در مشاغل مهم حکومتی و بهره‌گیری آشکار از اهرم‌های قدرت سیاسی برای انتقال ثروت به خویشان و بستگان و غیره و غیره تجلی یافته است. از اینرو، نسل مدعی فوق، که بخش مهمی از بدنه کارشناسی کشور را تشکیل می‌دهد، هر روز بیشتر به سمت نارضایتی سیاسی سوق می‌یابد، در موضع انتقادی شدیدتری جای می‌گیرد و نسبت به هرگونه تجدید انتصاب "خواص" واکنش منفی بیشتری بروز می‌دهد.

بروز خواست تحول و دگرگونی سیاسی در مقاطع تقریباً بیست ساله حیات اجتماعی امری طبیعی است. معمولاً مقاطع بیست ساله را باید یک دوره تاریخی به‌شمار آورد. برای مثال، تمامی دوران حضور رضاخان در صحنه سیاست ایران، با همه تأثیرات و پیامدهای جدی و البته بسیار

منفی و مخرب آن، کمتر از بیست سال بود. او با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در صحنه سیاست ایران ظاهر شد، به تدریج قدرت یافت و وزیر و رئیس‌الوزرا و سرانجام شاه شد و در شهریور ۱۳۲۰ سقوط کرد. تمام دوران سلطنت او فقط ۱۶ سال بود ولی اقتدار واقعی یا آن چیزی که به "دیکتاتوری رضاخان" معروف است از حوالی سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۱۱ شروع شد. تمامی دوران قدرت و امپراتوری ناپلئون اول، با همه تأثیرات عظیم و منحصر به فرد آن در دنیای جدید، فقط ۱۵ سال بود. دو سه سال اول به جنگ قدرت گذشت و وی در سال ۱۸۰۴ امپراتور شد یعنی کمتر از ۱۲ سال سلطنت کرد. تمام دوران حکومت لوئی فیلیپ در فرانسه نیز فقط ۱۸ سال است و دوران حکومت لوئی بناپارت (ناپلئون سوم) ۲۲ سال.

این دورانی است که نسل جدیدی از نخبگان فکری و سیاسی به عرصه بلوغ می‌رسد و طبعاً خواستار یافتن جایگاه و ایفای نقش خود در مدیریت جامعه می‌گردد. اگر ساختار سیاسی جامعه از چنان پویایی و انعطاف برخوردار باشد که گردش سیال نخبگان را امکان‌پذیر سازد، این تحول می‌تواند به شکلی متناوب به تجدید حیات و نوزایی جامعه انجامد و "جوانی" مدیران و نخبگان حاکم و شادابی و شکوفایی جامعه را سبب می‌شود. در جوامعی که نخبگان حاکم ساختاری متصلب می‌یابند و حاضر به انتقال مناصب خود به نسل جدید نیستند، یا در جوامعی که نخبگان حاکم به حکمرانان خاندانی بدل می‌شوند و تحرک نخبگان تنها در میان شبکه‌ای از محافل و خانواده‌های حاکم صورت می‌گیرد، این دگرگونی به رکود و نارضایی و سرانجام به تعارض می‌انجامد و در بسیاری موارد در پایه شورش‌ها، دسیسه‌ها و کودتاها قرار می‌گیرد.

تعارض این دو نسل تقریباً یکی از علل تمامی تحولات بزرگ سیاسی دنیا بوده و هست. به‌عنوان نمونه، پدیده فوق را در دوران اعاده سلطنت بوربن‌ها (۱۸۱۴-۱۸۳۰) یا در دوران لوئی فیلیپ (۱۸۳۰-۱۸۴۸) در فرانسه به روشنی می‌توان دید. همان نسلی از نخبگان جوان سیاسی که در دوران ۱۶ ساله سلطنت لوئی هیجدهم و شارل دهم بوربن یا در

دوران ۱۸ ساله سلطنت لوئی فیلیپ اورلئان برکشیده شد و در پارلمان و مطبوعات حضور یافت، خواستار تحول شد، در کاست قدرت شکاف ایجاد کرد، دو انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ و فوریه ۱۸۴۸ را پدید آورد و قدرت را به چنگ خود گرفت. در مقابل، ساختار سیال و عمل‌گرای انگلیس را می‌شناسیم که از طریق انتقال قدرت به نسل‌های جدید نخبگان و انجام به موقع، نه دیرهنگام، اصلاحات مانع بروز حوادثی مانند فرانسه شد. فرانک برایت، مورخ انگلیسی، می‌نویسد:

در هر کشور دیگری ممکن بود این وضع به انقلاب بینجامد، ولی سرشت عمل‌گرای اندیشه انگلیسی... دگرگونی را پذیرفت و تصمیم گرفت از آن بهترین بهره‌برداری را کند، و بدینسان آرامش کشور را در گذر از این بحران خطرناک حفظ کرد.<sup>11</sup>

در دوران اخیر تجربه اتحاد شوروی را می‌شناسیم که راه را بر هر گونه چرخش و جابجایی نخبگان بست، نوعی حکومت مادام‌العمر

11. J. Franck Bright, *History of England*, London: Longmans, Green and Co., period III, 1896, p. 1433.

انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ فرانسه، به سان انقلاب ۱۷۸۹ این کشور، پژواکی گسترده در سراسر اروپا، و از جمله در انگلستان، داشت. این مقارن با یکی از سخت‌ترین بحران‌های اجتماعی تاریخ بریتانیاست. در این سال‌ها، گسترش عصیان توده‌های مردم، که در خرد کردن ماشین‌آلات کارخانه‌ها و سوزاندن خرمن محصولات کشاورزی نمود می‌یافت، این کشور را در آستانه انقلاب قرار داد و به‌رغم اینکه تعداد فراوانی به این جرم به دار آویخته شدند ناآرامی‌ها پایان نیافت. در نتیجه، دولت جدید لرد گری اصلاحات اجتماعی را آغاز کرد و در اول مارس ۱۸۳۱ طرحی به پارلمان ارائه شد که به "منشور اصلاحات" (رفورم بیل) موسوم است. فرانک برایت پیامد این اصلاحات را چنین می‌داند: «طبقات اشرافی، که تا این زمان انحصار قدرت را به‌دست داشتند، مجبور شدند نوعی برابری میان خود و طبقه متوسط را بپذیرند که به‌دلیل پیشرفت جامعه و رشد حیرت‌انگیز مادی در نیم قرن گذشته در مقامی چنان مهم جای گرفته بود که نمی‌شد نسبت به دعوی‌اش چشم‌پوشی کرد.» (ibid, p. 1432)

”خواص“ را برقرار نمود و در نهایت با مرگ پیاپی سه دبیر کل کهنسال حزب کمونیست در فاصله‌ای کمتر از سه سال (برژنف، آندروپوف و چرننکو) به سرعت در سرایش فروپاشی قرار گرفت. خواست نسل جدید نخبگان فکری و سیاسی ایران، که در شعارهایی چون ”شایسته‌سالاری“،<sup>12</sup> در برابر ”خویشاوند سالاری“،<sup>13</sup> تجلی می‌یابد، باید مولود این تحول طبیعی نیز انگاشته شود.

### بررسی یک نمونه: استان کهگیلویه و بویراحمد

در بخش پیشین دربارهٔ تحولات ساختاری در دو دهه پس از انقلاب و پیامدهای آن سخن گفتیم. به‌عنوان نمونه، به مطالعه میدانی استناد می‌شود که نگارنده در اوایل سال ۱۳۷۲ در استان کهگیلویه و بویراحمد انجام داد. امروزه، نگاهی به خلاصه این گزارش می‌تواند مفید باشد زیرا حاوی پیش‌بینی‌هایی است که صحت آن به اثبات رسید.

مطالعات انجام شده در منطقه کهگیلویه و بویراحمد نشان می‌دهد که مجموعه تحولات این منطقه در ۱۵ سال اخیر در جهت ایجاد یک جامعه انبوه مصرفی- شهری است. ویژگی‌های این الگوی توسعه، که منطقه کهگیلویه و بویراحمد به سوی آن گام برمی‌دارد، به شرح زیر است:

- ۱- تخلیه سریع مناطق عشایری و روستایی، و به تبع آن نابودی اقتصاد عشایری و روستایی بومی منطقه؛
- ۲- ایجاد قطب‌های متراکم جمعیتی، و به تبع آن اتکاء استان بر اقتصاد مصرفی و کاذب و نامرتب با تولید.

عامل این دگرگونی عبارت است از تزریق بی‌برنامه و لجام‌گسیخته بودجه توسط شبکه دیوان‌سالاری دولتی و نهادهای انقلابی.

12. Meritocracy

13. Nepotism

هم‌اکنون منطقه کهگیلویه و بویراحمد به یک جامعه مصرفی متکی بر درآمد نفتی کشور در حول سه قطب متراکم جمعیتی (شهرهای یاسوج، گچساران و دهدشت) تبدیل شده است. این تحول عوارض فرهنگی خود را به شکل رشد اقتصاد مصرفی و کاذب، گسترش فساد اخلاقی و رکود و فساد دستگاه اداری به بارزترین شکل متجلی ساخته است.

علت ریشه‌ای بهم‌ریزی ساختار اقتصادی و اجتماعی منطقه و پیدایش وضع ناهنجار و وخیم کنونی، فقدان هرگونه برنامه توسعه منطقه‌ای منطبق بر الگوی صحیحی و عقلایی بومی (بازسازی اقتصاد سنتی و بومی منطقه در راستای ایجاد تولید و اشتغال مبتنی بر تولید دامی - جنگ الی - زراعی در حول قطب‌های پراکنده، متعدد و کوچک جمعیتی) است.

مجموعه اقدامات انجام شده در ۱۵ سال اخیر عظیم است و به‌ویژه عملکردهای جهاد سازندگی کاملاً چشمگیر است. بدون تردید، اگر این اقدامات بر اساس شناخت عمیق و برنامه‌ریزی دقیق انجام گرفته بود، امروزه استان کهگیلویه و بویراحمد یک قطب شکوفای اقتصاد دامی - جنگلی - زراعی کشور و یک کانون فرهنگی معتدل و مطلوب بود. ولی، متأسفانه چنین نشده و این اقدامات نتیجه مخربی داشته است.

برای نمونه، جهاد سازندگی در ۱۵ ساله اخیر قریب به ۲۰۰۰ کیلومتر جاده روستایی احداث کرده که با توجه به طبیعت صعب و کوهستانی منطقه عملی شگرف جلوه می‌کند. اکثر روستاهای منطقه دارای آب لوله‌کشی و برق است. معهدا، در منطقه فوق - که به دلیل شرایط بسیار غنی طبیعی آن و با توجه به بافت عشایری و فرهنگی خاص آن می‌تواند یکی از مراکز اصلی پسته، چوب بلوط، پرورش زنبور عسل و ماهی قزل‌آلا و صادرات گیاهان دارویی و یک قطب مهم دامداری و صنایع مرتبط با آن و نیز قالی‌بافی باشد، توجهی به ایجاد و رشد زیربنای اقتصاد بومی منطقه نشده است. در نتیجه، مجموعه اقدامات انجام شده راه را برای تخریب و ورشکست اقتصاد عشایری (دامداری متحرک)، تخلیه



روستاها و تراکم انبوه جمعیت در سه قطب شهری گشوده است. مهاجرت جمعیت تازه شهری شده به مراکز بزرگ شهری همجوار (استانهای فارس، خوزستان و اصفهان) از عوارض دیگر این تحول است.

هم‌اکنون نیز، فقدان برنامه توسعه منطقه‌ای منطبق با شرایط بومی و تمایل به رشد قطب‌های متراکم جمعیتی در حول اقتصاد کاذب و مصرفی، تفکر مسلط بر کارگزاران دولتی در استان فوق است و سیاست‌های مرکزی سازمان برنامه و بودجه نیز در همین راستاست. در دیدار با مسئولان استان این شیوه نگرش به‌عیان مشاهده شد. تصور مسئولین استان از برنامه پنج ساله دوم کشور در زمینه عمرانی، مانند گذشته، صرفاً به توسعه امکانات رفاهی و خدماتی، و در زمینه تولیدی صرفاً به ایجاد صنایع بزرگ نامنطبق با شرایط بومی و متکی بر درآمدهای نفتی محدود است و هیچگونه شناخت عمیق و جدی از علل وضع اسفناک کنونی و آینده فاجعه‌بار این استان مشاهده نمی‌گردد.

یکی از مقامات بلندپایه استان اصولاً وجود این استان کوهستانی - جنگلی را خبیطی در تقسیمات کشوری می‌دانست و مهاجرت عشایر و روستاییان به شهرها و دشت‌ها را، که بطور عمده در استان‌های همجوار واقع است و در نهایت تخلیه کامل استان را در برخواهد داشت، طبیعی می‌شمرد.<sup>14</sup> نمونه فوق، به‌روشنی فرهنگ سیاسی حاکم بر کارگزاران

14. منطقه کهگیلویه در هزاره سوم قبل از میلاد مهد تمدن دامداری شکوفایی بود که یکی از کانون‌های اصلی تمدن‌های خاورمیانه‌ای در عصر خود محسوب می‌شد و این در حالی است که در استان همجوار (خوزستان) نیز تمدن عیلام، مبتنی بر زراعت، وجود داشت. اگر قرار بود اقتصاد هر منطقه بر دشت و اراضی هموار و مسطح مبتنی باشد، چنین تمدنی نباید پدید می‌شد. در سده‌های چهارم تا ششم هجری در این منطقه یکصد هزار خانوار چادرنشین و دامدار می‌زیستند (برابر با جمعیت کنونی استان) و اقتصاد شکوفایی داشتند. در اوایل سده نوزدهم میلادی (دوران سلطنت محمد شاه

دولتی را نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که مشکل اصلی منطقه کمبود بودجه و یا محرومیت از امکانات رفاهی و خدماتی نیست بلکه فقدان شناخت و برنامه منطبق با اوضاع بومی و حاکمیت دیدگاه‌های سطحی و نمایشی است. نتیجه، ایجاد چنان وضعی است که بودجه‌های عمرانی کلان برای تحقق برخی طرح‌های عظیم و غیرضرور، و حتی مضر، اندک و ناکافی جلوه می‌کند.

یاسوج در زمان تبدیل آن به مرکز فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد، که سپس به استان تبدیل شد، در سال ۱۳۴۳ تنها دارای ۸۰۰ نفر جمعیت بود. جمعیت این شهر در سال ۱۳۶۵ به ۲۱ هزار نفر رسید و امروزه (۱۳۷۲) حدود ۶۰ هزار نفر در این شهر سکنی گزیده‌اند. این رقم قریب به ۱۵ درصد جمعیت استان را دربرمی‌گیرد. استان دارای دو قطب بزرگ جمعیتی دیگر (شهرهای گچساران و دهدشت) است. مجموعه جمعیت شهری قریب به ۵۰ درصد جمعیت کل استان است. همانطور که ملاحظه می‌شود، بیش از ۵۰ درصد سکنه یاسوج در شش ساله اخیر به این شهر کوچ کرده‌اند.

در نگاه اولیه به شهر یاسوج، یا "یاسیج" - آنگونه که مردم بومی آن را می‌نامند، آنچه بدو به چشم می‌خورد سیمای مرفه، تمیز و مصرفی این شهر است در مقیاسی که از یک شهر نوپدید با بنیان‌های روستایی و عشایری انتظار می‌رود. در مغازه‌ها انواع کالاهای مصرفی خارجی و داخلی (از گرانتیمت‌ترین شکلات‌های خارجی، انواع تلویزیون‌ها و وسایل الکترونیکی جدید، انواع طلا و زیورآلات زنانه تا بهترین میوه‌ها) به وفور به چشم می‌خورد؛ و انواع اتومبیل‌های داخلی و خارجی (به‌ویژه نیسان پاترول که مورد علاقه شدید ثروتمندان نوکیسه بومی است) به تعداد زیاد مشاهده می‌شود. وجود فروشگاه‌های متعدد و جمعیت متراکم

---

قاجار) کهگیلویه وضع منظم و مرفهی داشته و میزات مالیات سالیانه آن به دولت مرکزی ۱۶ هزار تومان آن زمان بود.

در خیابان‌های اصلی شهر نشانه رونق اقتصاد مبتنی بر مصرف از سویی و رفاه نسبی جمعیت از سوی دیگر است. دهه‌ها و فروشگاه‌های عرضه کننده انواع سیگارهای خارجی فراوان است و کثرت خانه‌های در دست احداث نشان می‌دهد که جمعیت شهر با سرعتی شگرف رو به فزونی است.

منبع اصلی ثروت در یاسوج معامله زمین شهری و معامله کالاهای مصرفی است. بخش عمده سرمایه استان در یاسوج و در مبادلات زمین و کالاهای مصرفی متمرکز شده است.

به علت هجوم جمعیت روستایی و عشایری به یاسوج در چند ساله اخیر و محدودیت فضای شهر، بهای زمین رشد فاحش داشته است.<sup>15</sup> هم‌اکنون (۱۳۷۲)، در خیابان اصلی یاسوج (خیابان طالقانی) بهای هر متر مربع زمین حدود ۲۴۰ هزار تومان است. یک مغازه ۲۵ متری که در سال ۱۳۴۵ متری ۱۸ تومان (جمعاً ۴۵۰ تومان) خریدار داشت، امروزه بیش از ۶ میلیون تومان معامله می‌شود.<sup>16</sup>

جدول زیر رشد قیمت زمین در خیابان اصلی یاسوج را از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۷۲ نشان می‌دهد:

سال	قیمت یک مترمربع زمین در خیابان اصلی یاسوج
۱۳۴۵	۱۸ تومان
۱۳۵۷	۷۰۰ تومان
۱۳۶۰	۲۰۰۰ تومان

15. کهگیلویه منطقه‌ای کوهستانی - جنگلی است و اراضی مسطح کشاورزی در بخش اصلی آن نادر و بسیار محدود و به‌طور عمده در دو منطقه باشت و چرام، در جنوب استان، واقع است.

16. در سال ۱۳۷۲ قیمت یک متر مربع زمین در خیابان جردن تهران ۲۰۰ هزار تومان بود. هم‌اکنون (۱۳۸۱) قیمت یک متر مربع زمین در خیابان طالقانی یاسوج بیش از ۸۰۰ هزار تومان است.

۱۳۶۸	۵۰۰۰۰ تومان
۱۳۷۲	۲۴۰۰۰۰ تومان

ثروتمندان یاسوج همه نوکیسه هستند و در ۱۵ ساله پس از انقلاب به ثروت انبوه دست یافته‌اند. در میان آنها خوانین و سران طوایف و کدخدایان سنتی قبل از دهه ۱۳۴۰ حضور ندارند و بازماندگان این گروه اکنون در زمره طبقه متوسط جامعه به‌شمار می‌روند، در مواردی فقیرند و تعدادی (مانند کی خورشید برومند) در وضع مالی اسفناکی زندگی می‌کنند. در میان ثروتمندان یاسوج، سرمایه برخی بیش از ۵۰۰ میلیون تومان تخمین زده می‌شود. این سرمایه در اراضی و مستغلات شهری (مغازه، پاساژ و هتل) متمرکز شده و بعضاً به سرمایه‌گذاری در خارج از استان سوق یافته است.

منابع اصلی انباشت سرمایه در کهگیلویه و بویراحمد به شرح زیر است:

- ۱- رشد بهای اراضی شهری؛
- ۲- استفاده قانونی یا غیرقانونی از امکانات و تسهیلات و رانت‌های دولتی.

برخی از ثروتمندان نوکیسه یاسوج کارمندان دولت بوده و هستند. به تبع این تحولات، فساد اخلاقی در چند ساله اخیر در یاسوج رشد سریع داشته است. گسترش اعتیاد به مواد مخدر نیز هشداردهنده است. در یکی از روستاهای حومه یاسوج حدود ۷۰ درصد مردان معتاد به تریاک‌اند. (پدیده اعتیاد همگانی روستاها در استان فارس نیز مشاهده می‌شود. در برخی موارد اعتیاد به تریاک حتی در میان زنان روستایی و عشایر نیز رواج وسیع یافته است.)

سیر عمومی تحول جمعیت عشایری و روستایی استان، مهاجرت روزافزون به قطب‌های متراکم جمعیتی و مهاجرت به شهرهای بزرگ استان‌های همجوار است.

در استان کهگیلویه و بویراحمد روستاهای تخلیه شده فراوانی به چشم می‌خورد. بارزترین نمونه سکنه تنگ تامرادی است. تنگ تامرادی دره بزرگی است که در آن بزرگ‌ترین جنگ دوران رضاشاه میان عشایر بویراحمد، به سرکردگی کی لهراسب، و ارتش پهلوی رخ داد. سراسر این دره عظیم پوشیده از انبوه درختان زاگرسی و مراتع سرسبز و چشمه‌سارها و آبشارهای زیباست؛ در حدی که می‌توان آن را به یکی از دیدنی‌ترین نقاط کشور بدل ساخت و با برنامه‌ریزی صحیح گیاهان و درختان آن را به یکی از منابع مهم تولید جنگلی-دامی استان بدل کرد. متأسفانه، از امکانات غنی بالقوه فوق‌کمترین بهره‌برداری نشده است.

در تنگ تامرادی حدود بیست روستا وجود دارد که اهالی آن به دامداری، باغداری، زراعت دیم و اندکی زراعت آبی اشتغال داشتند. در سال‌های اخیر، کل جمعیت این روستاها حدود ۱۵۰۰ نفر بود. تامرادی‌ها تا زمان انقلاب از فعال‌ترین دامداران منطقه بودند.

هزینه صرف شده پس از انقلاب در تنگ تامرادی رقم چشمگیری است. جهاد سازندگی در این دره عظیم جاده شوسه وسیعی ساخته که یادآور جاده چالوس است. امروزه (۱۳۷۲) تمامی روستاهای تنگ تامرادی دارای جاده فرعی ماشین‌رو و آب لوله‌کشی هستند. معهدا، حتی یک طرح، که زیربنای استواری برای اقتصاد سکنه فراهم آورد، اجرا نشده و در نتیجه اکثر جمعیت، که عموماً در سال‌های اخیر از طریق رانت دولتی صاحب اتومبیل وانت شده‌اند، به شهر مهاجرت کرده‌اند. روستاها خالی از سکنه و تعدادی از آنها صد در صد تخلیه شده است. کوه‌نشینان خشن و جنگجوی تامرادی، که از همبستگی و انسجام طایفه‌ای نیز برخوردارند، امروزه در یاسوج به مشاغلی چون کارمندی، کارگری، رانندگی، معامله زمین، مغازه‌داری، سیگارفروشی و غیره اشتغال دارند. بدون تردید، جاده تنگ تامرادی نیز، چنانچه با صرف هزینه‌های سنگین هر ساله نگهداری و ترمیم نشود، پس از گذشت چند زمستان محو خواهد شد.

نمونه دیگر، روستای ساران (۳۰ کیلومتری شمال یاسوج) است. در سال‌های پیش از سرکوب عشایر منطقه توسط رژیم پهلوی (۱۳۴۲)، ساران ملک اختصاصی رئیس ایل بویراحمد بود. در آن دوران، این روستا، با حدود ۴۰۰ خانوار سکنه، یکی از مراکز مهم جمعیتی منطقه بود و از نظر اقتصادی یکی از مراکز مهم تولید و صدور برنج به کل منطقه محسوب می‌شد. برنج ساران مرغوب‌ترین برنج منطقه بود. امروزه، به‌رغم رشد طبیعی جمعیت، سکنه ساران تنها حدود ۲۵۰ خانوار است که عموماً افراد ازکارافتاده و مسن هستند. اکثر جوانان روستا راهی شهرها و مستخدم دولت شده‌اند. (شاغلین در سپاه پاسداران نسبت بالایی را دربرمی‌گیرند.) از نظر اقتصادی نیز، تولید دامی و زراعی ساران تا بدان حد سقوط کرده که بخش مهمی از اهالی آرد مصرفی سالیانه خود را از یاسوج خریداری می‌کنند. از برنج ساران نیز دیگر خبری نیست.

مطالب پیشگفته، تصویر بسیار اجمالی از وضع منطقه فوق است. در استان فارس نیز در سال ۱۳۷۲ فرآیند مشابهی دیده می‌شد. به‌عنوان نمونه، می‌توان به روستای شول (در دهستان همایجان) اشاره کرد. سکنه این روستا بقایای قوم کهن شول هستند که در گذشته دور در منطقه ممسنی می‌زیستند که در آن دوران شولستان خوانده می‌شد. پس از ورود طایفه لر ممسنی در قرن ششم هجری به فارس، و در پی جنگ و گریزهای متعدد ممسنی‌ها با شول‌ها، سرانجام این قوم از منطقه بومی خود بیرون رانده شد و طایفه ممسنی جایگزین ایشان گردید. از آن پس شولستان به ممسنی شهرت یافت. تنها اثر به‌جای مانده از قوم تاریخی شول، بقایای آنان در روستای شول همایجان بود. روستای شول در کنار جاده اصلی شیراز- سپیدان- یاسوج واقع است و تا اواخر دهه ۱۳۶۰ حدود ۳۰۰ خانوار سکنه داشت. پس از انقلاب، در این روستا مسجدهای بزرگ، بهداری و مدرسه مفصلی ساخته شد. روستا دارای آب لوله‌کشی و برق سراسری است. معهداً، اکنون در این روستا تنها ۸ خانوار سکونت

دارند و بقیه اهالی به شیراز مهاجرت کرده و بسیاری از ایشان به مشاغل کاذب شهری اشتغال دارند. وجود تأسیسات مفصل خدماتی بلامصرف در کنار خانه‌های کاملاً مخروبه به این روستا منظره حزن‌انگیزی داده است.

شول نماد فاجعه‌ای عمیق است که در دهه‌های اخیر در ایران، در پوشش نام‌هایی زیبا چون «مدرنیزاسیون»، «توسعه» و غیره رخ داده است. نام‌ها گاه بسیار متفاوت است لیکن مضامین و پیامدها کاملاً یکسان است.